

بیت آنرا که در پیر و معبود لاله **آزاد حاجت آید رخ جهان بجهه اللهم ارزقنا**  
من جزایک ما یسئ کرک قیل بتبلیا مکان قسلا فان المعنی بتل نفک بتبلیا و بیت  
للشرفی و للغرب ای صورت المشرق و المغرب و بیت آوید کارهای آفتاب گردان  
و جای آفتاب فرود رفتن **لا اله الا هو نیست هیچ صدای جز او فآخذوه و کیلا**  
پس بگیرد و کار سازد و در حق کارهای خود را بوی که از القزاة برض البنا مبتدا محذوف  
و کسب بدلائل بیک نام تو را از کاسم و کسب و کیل باید که توانا و دانا باشد تا کار او  
گذرد و این در حقیقت حضرت عزت جلالت قدرت را نیست بدانکه از اول سوره  
اشارت بمقامات سلوک است اول خلوت در شب بعد اشتغال بقرابت توان و  
ذکر حق بعد از سوسای الله بعد توکل بخلق زمین و آسمان بشارت شد بتمام  
اعلی کن صبرت در بلا و جفای اعدا و بریدن از ایشان اگر چه باشند خوشتر پس گشت  
جل جلاله **صبر علی الباقون** و صبر کن ای محمد بر آنچه می گویند که در آن ترا ساخر و شاع  
و بخون می گویند و تو دوست مای و ما ترا نگاه میسار بر چون که ما را کیل گرفتار  
با کداشته و غم خورد اگر چه عالم تو خصم شود چه باکی تا آنکه جمال ماه جانده است  
عالم و پناه جان نداشت ما را که عالمی خصم شود پیش در پناه جانده است  
و **بجز رحمتی رحمتی** و نیز از نشان بریدن میگویند تعرض بحواب ایشان کرد

بکداشان مشغول شود و این آیت مهیض که اقلو المشرکین سنوخت **نصیر**  
است که از مکران عمل کند و بار علامت بکشد تا قابت با **عظم** در عین توین با برات  
بکشم **در شکم** این عهد غرامت بکشم که هر دو فاکه جفای ترا باری که کاران  
که قیامت بکشم روزی این قدر دارد و بیاقت شده بود و قبض بود که هیچ درین راه  
قضای سید و در حقش بر شش شش کاسی می بود و در مسجد بدین شش فعل می بود و مخص  
از در راه که خدیو به بین داد و روی این بیت بود و جدی و جسد پراشده حضرت نواب  
ما یضرمود ندر حمد الله لیه در بیخ ماه در پیمانان جان امتحیر می بود و قضی عظیم است  
در شهر بخار در آن که کثرتش در این نیکشاید و در پیش محرقی و هم و عدت حکم بخار  
که بر در مسجد محکم و بدیم خبری نوشته گشته فال من این باشد که نوشته نه چون دیدن  
بیت نوشته امرا دوست چاکر ما تر ایم **یکانه** شود که پشت ما بریم **نزد** و اولان  
صا و شده و روی پیمان نهادم غنی عظیم پیا شده تا ج ششبار و ز بادش سبحان می  
بجلی مرتا لاجانه بالقض و الانفصال و حده بالسط و الوصال **عظم** هم روت خوش می نوشت  
بجلی هم خراف و هم قضا **هم** ششوه خوش هم سوه خوش هم لطف تو خوش هم جفا  
**و الشرفی و اللکد** ای **کجا** می که در این کانون که ترا در غم می که پناه جانده است  
النعمة **پا** پیش و نعمها اند یعنی تو که آنرا ند و مکران خدا می آیت از برای تسلی مصطفی